

# زندگی با شاعران

## مروری بر فضای تاریخی در زندگی شاعران اهل ری و استرآباد در سده دهم و یازدهم

۵-۲۶

**چکیده:** میر تقی الدین کاشانی (زنده در ۱۵۱۶) یکی از درازدامن ترین تذکره های شاعران روزگار خویش را نوشت. او هر مجلدی را به یک یا دو شهر اختصاص داد و ضمن بیان شرح حال اشخاص، گزارشی از زندگی آنها و بهترین نمونه اشعار آنان از قصیده و غزل و رباعی و .. را آورد. این تذکره، منبع مهمی برای تاریخ اجتماعی ایران در اواخر قرن دهم و اوائل قرن یازدهم هجری است. در این مقاله تلاش شده است از یکی از مجلدات تازه نشر شده این کتاب که اختصاص به استرآباد و ری دارد، گزیده داده هایی که به کار تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران این دوره می آید استخراج و عرضه شود. مشاغل شاعران، مسافرت ها، ارتباط با دستگاه حاکم، علائق صوفیانه، و موضوعای از این درست در این گزارش پیگیری شده است.

**کلمات کلیدی:** خلاصه الاشعار، سفر حج، مشاغل، تصوف، علم آموزی، ماده تاریخ، هجوایات

## Living with Poets: A Review of the Historical Atmosphere in the Lives of the Poets from Ray and Estrabad in the 10th and 11th Centuries

Rasul Jafarian

**Abstract:** Mīrtaqī al-Dīn Kāshānī (alive in 1016) wrote one of the longest biographies of the poets of his time. He dedicated each volume to one or two cities and gave a biography of the poets, a report of their lives and the best samples of their poems such as odes, lyrics, quartets, etc. This work is an important source for the social history of Iran in the late 10th and early 11th centuries. In this article, an attempt has been made to extract and present a selection of data that is useful for the social and cultural history of Iran in this period from one of the newly published volumes of this book, which is dedicated to Estrabad and Ray. The jobs of poets, travels, communication with the ruling officials, Sufi interests, and similar issues are indicated in this report.

**Keywords:** summary of poems, Hajj journey, occupations, Sufism, learning science, material history, satire

الحياة مع الشعراء: إطلالة على الأجواء التاريخية في حياة شعراء أهل الريّ وأسترآباد في القرنين العاشر والحادي عشر  
رسول جعفریان

الخلاصة: ألف مير تقي الدين الكاشاني (كان حياً في ١٠١٦) واحدة من أكبر الموسوعات الخاصّة بسيرة شعراء عصره، وقد خصّص كلّ مجلّد من هذه الموسوعة لشعراء مدينةٍ أو مدينتين. وضمن استعراضه لسيرة الأشخاص يورد تقريراً عن حياتهم وأفضل النماذج من أشعارهم التي تتنوّع بين القصيدة والغزل والرباعي وغير ذلك. وتعدّ هذه الموسوعة مصدراً مهمّاً للاطلاع على تاريخ إيران الاجتماعي في أواخر القرن العاشر وأوائل القرن الحادي عشر الهجريّين.

وهذا المقال يسعى كاتبه إلى مراجعة أحد المجلّدات الذي صدر حديثاً من هذه الموسوعة واختصّ بأسترآباد والريّ، ومن ثمّ انتخاب واستخراج عددٍ من المعلومات التي تنفع في رسم ملامح التاريخ الاجتماعي والثقافي في إيران في ذلك العصر. أمّا النقاط التي جرى تسليط الأضواء عليها في هذا التقرير فهي من الشعراء وأهتماماتهم، وأسفارهم، وعلاقتهم بالسلطة الحاكمة، وميوهم الصوفيّة، وغيرها من المواضيع التي من هذا القبيل. المفردات الأساسيّة: خلاصة الأئشعار، سفر الحجّ، المهّن، التصفوّ، التعلّم، مادّة التاريخ، قصائد الهجاء.

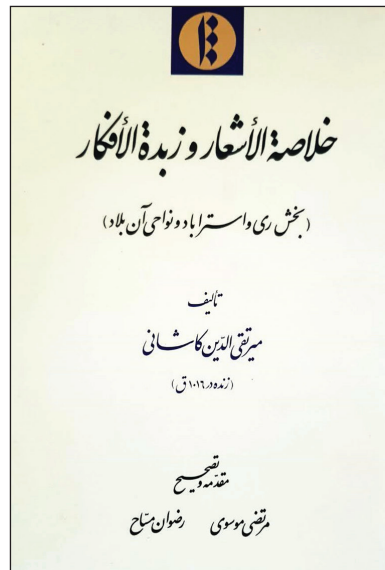
خلاصه اشعار و زبدة الافکار اثر میر تقی الدین کاشانی از تذکره‌های بسیار مهم نیمه دوم قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری، شاعران دوره طهماسب تا شاه عباس اول است. ویژگی‌های منحصر به فرد این اثر در ثبت شرح حال افرادی است که نویسندگان غالباً آنها را دیده و اشعاری از ایشان آورده است. او غالباً نمونه شعر اشخاص را از دست خود آنها گرفته است؛ چنان‌که مولانا ناطقی «در محل رفتن [به هند] این اشعار از نتایج افکار خود به فقیر داده که در این خلاصه صورت تحریر یابد». (خلاصه، بخش ری و استرآباد، ص ۲۱۵) مولانا غیائی هم «از کاشان دلگیر شده و از ساکنان اینجا رنجیده خاطر گشته، به جانب صفاهان شتافت و این اشعار در محل رفتن نزد کمینه جهت ثبت در این خلاصه گذاشت». (ص ۲۳۴)

نثر شگفت، تحلیل‌های متفاوت و نکات ادبی، تاریخی و اجتماعی، آن را از آثار مشابه برجسته کرده است. نوشته‌اند آخرین تاریخ از زندگی وی سال ۱۰۱۶ است. در مقدمه مجلدات منتشر شده از خلاصه اشعار اغلب شرح حال وی هست؛ چنان‌که در کتابچه میر تذکره هم این موارد و توضیحات درباره این کتاب آمده است. نویسندگان این سطور هم سابقاً مقالی بلند درباره بخش اصفهان و کاشان آن کتاب نوشت. اکنون که مجلد جدید شامل شاعران ری و طهران و نیز دارالفتح استرآباد منتشر شد، باز تصمیم گرفت مروری بر برخی از نکات تاریخی آن داشته باشد.

این مجلد شامل دو بخش است: بخش اول این مجلد شاعران ری و نواحی آن، مانند: طهران، ورامین، درشت و سلفقان و ... است. (ص ۱۵) بخش دوم شاعران استرآباد و نواحی (ص ۱۶) که جمعاً شامل ۳۱ شاعر می‌شود. در بخش طهران از نام برخی از روستاها و قرای آن یاد کرده است؛ مثلاً اینکه «مولانا فهمی» از «قریه درشت بود» (ص ۹۹) یا «خواجه شرف الدین شاپور» «از جمله اهالی و صواحب ذوی‌المعالی بلده طهران» بوده است. (ص ۹۰) قاضی عبدالله را با وصف «ریی» و نه «رازی» یاد کرده که همان است. (ص ۷۲) قاضی محمد «از سادات جلیل‌القدر ری است» و اصل وی از «قصبه ورامین» است، اما استرآبادیان هم که غالبشان از سادات هستند، بیشتر از خود استرآباد و گاه از سمنان و دامغان‌اند. (ص ۱۹۰) آشنایی مؤلف با اینها در بسیاری از اوقات به دلیل سفر آنها به کاشان و عبورشان از عراق عجم است که در شرح حال‌ها به آن اشاره کرده است. چنان‌که مولانا غیائی «در شهر سنه ۹۹۱ به دارالمؤمنین کاشان آمد و روزی چند در مدرسه مجدییه که فقیر در آنجا می‌بود ساکن گردید». (ص ۲۳۴) میرسیری هم اصلش از استرآباد بود، چندی به عراق [عجم] آمد، عاقبت در شیراز «توطن» نمود و همان‌جا سال ۹۷۲ درگذشت. (ص ۲۵۵) شاه رضا نوربخشی هم که در ولایت ری بوده، «گاهی از آنجا به دارالمؤمنین کاشان تشریف آورده». (ص ۵۵) افرادی که شرح حال آنان در این بخش آمده، اصالتاً متعلق به شهری و دیاری هستند، اما تحصیل آنها و گاه مشاغلشان، آنان را به شهرهای مختلف کشانده است. یکی در سمرقند درس خوانده، دیگری «در خراسان فضایل بسیار کسب کرده»، (ص ۲۴۹) برخی هم به قزوین، اصفهان و کاشان رفته‌اند. علومی که اینان می‌خواندند،

برخی علوم رایج روزگار و شماری ادبیات و فن شعر و گاهی هم علم رمل (ص ۲۴۹) بوده است. یکی هم چون میرهاشمی «در فن تاریخ و سیر سلیقه اش موافق است و کتب تواریخ در خدمت اکابر و افاضل مکرر خواننده و گذرانیده و به نکات و دقایق آن رسیده و استحضار بر نقل حکایات و احوال سلاطین پیدا کرده». (ص ۲۵۸) برخی هم که اهل علم نبوده و مشاغل دیگر داشته اند.

آنچه در ادامه می آید، گزیده ای از معلومات تاریخی و اجتماعی است که در شرح حال ها آمده است. همه ارجاعات ما در پراکنش به همین مجلد است: خلاصه الأشعار و زبدة الافکار، (بخش ری و استرآباد و نواحی آن) و تصحیح مرتضی موسوی، رضوان مساح؛ تهران، مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۹. در متن مقاله فقط به شماره صفحه از همین



چاپ ارجاع داده شده است.

### فرنگی های قاتل یک شاعر در جنوب

مولانا علی نیازی از شاعران استرآبادی است، «به غایت لطیف طبع و خوش اطوار». در ایام شاعری «چند گاه در اردوی خاقان جنت مکان ابوالبقاء شاه طهماسب» بود. شاه چندین نوبت او را «به مجلس طلبیده، لوازم تعظیم و تکریم فراخور احوال وی به جای می آورد»، اما زمانی هم شاه از او دلخور شد و به گفته قمی «و در آخر نواب کامیاب اشرف اعلی از او رنجیده خاطر گشته، متوجه هند گشت»، اما در راه بی سببی! مقتول گردید.

کاشانی داستان کشته شدن وی را آورده است. حکایت از آنجا شروع شد که ملانیازی «به واسطه آزدگی و کدورتی که از آن پادشاه صاحب تأیید در دل داشت»، «نزد همه کس اظهار می کرد»، تصمیم گرفت تا از ایران برود. بنابراین «در یکی از بنادر که بر ساحل دریای جرون است در کشتی نشست و متوجه هموز شد». در این وقت زبان به شکر این کلام گشود که «الحمد لله که از لکه [دیوار] این پادشاه بیرون آمدم و از دیدن ترکان باز رستم». خوب تصور کنیم کسی که این چنین علیه شاه حرف می زده و خدای را شاکر بوده که از دست او و ترکان آسوده شده است، چه بر سرش می آید!

در همین حال اتفاق عجیبی افتاد و آن این بود که «هنوز این کلمه را تمام نکرده بود که فرنگیان توفنگی جان گزای رها کردند و مانند برق بر کله سر مولانا خورده، متوجه دار مکافات گردیده». تحلیل میرتقی الدین کاشانی این است که این تیر غیبی بوده که بر سر او خورده است. بنابراین می گوید که

همان وقت «این معنی بر اهل کشتی، بلکه بر عالمیان ظاهر شد که باطن پادشاه به سزا رسید»، یعنی کار خدایی بوده است. این هم ایمان کاشانی را به شاه می‌رساند که امر غریبی نیست. (ص ۲۴۳) به نظر می‌رسد در مجموع داستان شگفتی است با سه طرف درگیر: شاه و فرنگی و یک شاعر معترض و فراری که در حال فرار کشته می‌شود.

تعبیر اهل فرنگ در این کتاب، یک بار دیگر هم در شعری از میرهاشمی به کار رفته است:  
در چهره ندارم از مسلمانی رنگ      بر من دارد شرف سگ اهل فرنگ  
آن روسیه‌ام که باشد از بودن من      دوزخ را ننگ و اهل دوزخ را ننگ (ص ۲۶۱)

### شاعر شاه و فن «ماده تاریخ سرایی»

دست کم در دربار شاه طهماسب شاعری بوده که وظیفه اش سرایش ماده تاریخ برای وقایع مهم بوده است. این رویه که در دربار دیگران هم بوده را باید بخشی از تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نویسی این دوره به حساب آورد؛ کاری که می‌شود آن را دادوستد میان تاریخ و ادبیات دانست. می‌دانیم ضمن این ماده تاریخ‌ها معلومات گران‌بهایی در اختیار هست که در منابع دیگر نیامده است. اکنون انبوهی از این ماده تاریخ‌ها یا به گفته نخجوانی «مواد التواریخ» در آثار، دیوان‌ها و تذکره‌ها پراکنده است، اما تا کنون کار مناسبی برای گردآوری همه آنها انجام نشده است. شاید بشود و بسایستی که قابلیت مشارکت عمومی داشته باشد، برای گردآوری و توسعه آنها ایجاد کرد. به هر حال این مواد، بخشی از تاریخ ماست؛ هم آنچه از قدیم مانده و هم آنچه در دوره‌های اخیر و تا کنون سروده شده است.

تقی‌الدین کاشانی از شاعری با نام قاضی عطاءالله برادر ارشد قاضی محمد یاد کرده، «شاعری حکمت‌پژوه» که در «اردوی ... شاه طهماسب» حاضر بوده و گویا کار شاعری و ماده تاریخ‌گویی برای وقایع به «اشاره عالی نواب اعلی» داشته است. از توضیح او برمی‌آید که در کار ماده تاریخ‌گویی مهارت ویژه‌ای داشته است.

### ماده تاریخ درباره صلح آماسیه

یکی از مواردی که لایب به امر شاه سروده، ماده تاریخی است که برای صلح میان شاه طهماسب و سلطان سلیمان عثمانی گفته است: (ص ۶۵)

از پی آسایش خلق جهان      خسرو جم قدر و شه کامران  
صلح نمودند به هم اختیار      شد ز میان جنگ و جدل برکنار  
خلقی از این صلح و صفا و شادمان      داده به هم مژده امن و امان

از پی تاریخ گرفتم قلم نازده از کلک هنوز این رقم  
مُنهی افلاک در این کهنه دیر غلغله افکند که «الصلحُ خیر»

### ماده تاریخ خفه کردن بایزید و چهار فرزندش

ماده تاریخ دیگر او درباره واقعه دردناک و غیرقابل باور کشتن بایزید فرزند سلطان سلیمان با چهار فرزندش در قزوین است که بعد از صلح آماسیه (انجام شده در سال ۹۶۲/۱۵۵۵م) میان ایران و عثمانی و بنا به تعهدی که شاه طهماسب برای بازگرداندن فراری‌های خاندان سلطنتی عثمانی به ایران کرده بود، در سال ۹۶۹ سروده شد. بایزید در سال ۹۶۶ با چهار فرزندش به ایران پناهنده شد. روملو هم این ماده تاریخ را در احسن التواریخ با شرحی کوتاه از خفه کردن بایزید و فرزندانش و تحویل دادن جنازه به هیئت اعزامی از دربار عثمانی گزارش کرده است. (احسن التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۲۴) «پنج کم از زمره عثمانیان» ماده تاریخی است که تقی‌الدین به قاضی عطاءالله منسوب کرده و البته گفته است که برخی آن را به عبدی بیک هم نسبت داده‌اند. (خلاصة الاشعار، ص ۶۵)

### ماده تاریخ در انتقاد از صدر معزول

اما شاعر مورد بحث چندین ماده تاریخ هم درباره عزل امیر تقی‌الدین محمد صفاهانی از منصب صدارت دارد. به گفته روملو، تقی‌الدین محمد اصفهانی در سال ۹۷۰ از صدارت معاف شد. (احسن التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۲۹) نویسنده خلاصة الاشعار چندین شعر از عطاءالله در انتقاد از این صدر که عمده کار وی مانند دیگر صدرها [صدور] اداره موقوفات بوده، آورده است. این اشعار انتقادی که البته بعد از عزل سروده شده و شاید شاه هم به شاعر ما توصیه کرده که آنها را بسراید، برای شناخت وضعیت اوقاف در این دوره و سوءاستفاده‌هایی که از آن می‌شده، سودمند است.

کسی کو رخنه در شرع نبی کرد نیند در دو عالم جز مذلت  
چو علت داشت صدر از بندگانش به صد نکبت فتاد آخر به عزلت  
به عزت باش با شرع پیمبر که تا هرگز نبینی روی ذلت  
اگر تاریخ عزلش خواهی از من برون کن از «شریعت» حرف علت

اگر «ع» از شریعت از مصرع اخیر برداشته شود، سال ۹۷۰ را که سال عزل این صدر است، نشان می‌دهد.

عطاءالله در شعری دیگر در انتقاد از صدارت میر تقی‌الدین اصفهانی می‌گوید:

کردی ای سید خلاف شرع پیغمبر، از آن کند از روی زمین دست شریعت بیخ تو

گرتوسالی پیش از این ای پشت رسوایی شدی «پشت رسوا» آن زمان می گفتمی تاریخ تو  
وی در شعر دیگری وجود مانند این صدر را در میان نسل آدمی سبب مخالفت ابلیس با سجده بر  
آدم می داند:

ابلیس ابا کرد، چرا کافر شد؟ بر خود ز مخالفت چرا زاجر شد؟

گفتم: ز برای آن که صدر دوران از نسل شریف آدمی ظاهر شد

این صدر، یعنی تقی الدین اصفهانی دو وکیل داشت که شاعر ما علیه آن دو هم شعری گفته و به  
طعنه «شیخین» شان خوانده است. یکی امام الدین حسن و دیگری شیخ شاه صفا هانی است:

شاهها! به علی که این دو شیخ ناراست در شرع نبی آنچه نمودند خطاست

گر معتقد و پیرو شیخین نی اند تاریخ زوال هر دو «شیخین» چراست؟

قاضی عطاء الله شعر دیگری هم باز در سه بیت علیه این دو شیخ یا به گفته خودش «شیخین» سروده  
و از فسادی که در حمایت آنها از صدر بوده یاد کرده است:

کامکارا! به حق پیغمبر کین دو شیخ شبیه آن شیخین

در فساد از حمایت این صدر کم نبودند هیچ از آن شیخین

باطن شرع مصطفایشان زد گشت تاریخ عزلشان شیخین

شگفت است که وی چندین شعر دیگر هم علیه این صدر سروده و معلوم می شود که دل پری از رفتار  
او داشته است:

ای میر که طرح هوس انداخته ای خود را به زبان هر کس انداخته ای

پیش تو نباشد از غلامان بهتر چیزی که از اوقاف پس انداخته ای

و باز در شعر دیگر:

صبا! بگو به صدرات پناه پر تقطیع که پر خسیس و لئیمی و ناگوارنده

امید هست که از صرصر سیاست شاه ز باغ دهر شود بیخ دولتت کنده

مده به خرمن اوقاف ره غلامان را و گر دهی، ز غلامان خود یکی بنده

### ماده تاریخ در مسلمان شدن یک امیر گرجی

قاضی عطاء الله شعری هم «به امر نواب اعلی» در وقتی که عیسی خان لوند گرجی مسلمان شد، سرود:

(خلاصه الاشعار، بخش ری و استرآباد، ص ۶۷)

عیسی نفسی چو صبح تابان از صدق

آورد به درگاه شه ایمان از صدق

تاریخ چو پرسید شه دین گفتم

«عیسی لوند شد مسلمان از صدق»

مصرع اخیر سال ۹۶۷ را نشان می دهد.

### ماده تاریخ باغ جعفرآباد قزوین

عطاء الله شعری هم برای اتمام باغ جنت نشان در «جعفرآباد» قزوین سرود:

زهی قصر با رفعت شاه عالی

که شد آستانش به کیوان مقابل

چو شه بر فرازش رود، عقل گوید:

کلیمی گرفته است بر طور منزل

پی سال اتمام آن فکر کردم

ز یک مصرع آمد دو تاریخ نازل

شه از سال تاریخ پرسید، گفتم:

«بهشت برین» است «خیر المنازل»

که هر دو تاریخ ۹۶۹ را نشان می دهد. (ص ۶۸)

### مشاغل شاعران

به نظر می رسد تقی الدین کاشانی نسبت به کسانی که از راه شاعری ارتزاق می کردند، نگاه خوبی نداشته است. به همین دلیل وقتی یکی از این شاعران، شغلی جز شاعری داشته، از او ستایش کرده است، اما به هر حال گاهی افرادی بودند که چاره ای جز ارتزاق از این راه نداشتند. درباره مولانا فهمی می گوید: «در اوایل جوانی به تحصیل فن شعر و تکمیل کمالات به جد تمام و جهد مالا کلام مشغولی نمود، لیکن به واسطه تحصیل اسباب دنیوی. که هیچ کس به آن گرفتار مباد. اوقات از آن وجه می گذرانید». (ص ۹۹) مولانا غیاثی هم در سال ۹۹۱ به کاشان رفت و در مدرسه مجدیبه که تقی الدین کاشانی هم آنجا ساکن بود اقامت گزید، اما «در آن ایام بواسطه شدت روزگار و عدم استطاعت بر رعایت آن شاعر نامدار» کاشان را ترک کرد، «از ساکنان اینجا رنجیده خاطر گشته به جانب صفاهان شتافت». (ص ۲۳۴)

مولانا یمینی هم که مشهور بود سمنانی است، اما خودش می گفت «اصل من از شیراز است»، در اوایل حال «به صنعت شمشیرگری اوقات می گذرانید و چون در فن شاعری قدم نهاد، همان به آن پیشه مشغولی نموده، هرگز طمع که سنت شعراست، پیرامون خاطر نرسانید». (ص ۱۶۶)

مولانا ناطقی هم از شاعرانی است که برای درآمد راهی هند شد و از راه تجارت توانست سرمایه ای



فراهم آورد. وقتی به ایران برگشت، در راه سفر به وطنش استرآباد در ری گرفتار راهزنان شد و سرمایه را از دست داد. آن وقت بار دیگر پس از زیارت عتبات از راه بصره به هند بازگشت تا کار تجارت را از نو آغاز کند. (ص ۲۱۵)

میرهاشمی شاعر استرآبادی دیگر که او هم مثل غالب دیگر شعرا و اهل علم این منطقه از «سادات» است، «بعضی اوقات منصب کتابداری ... فرهادخان قراکلو به وی تعلق داشت». همو «در آن اوان ترقیات در وادی تتبع شعر و فن تواریخ حاصل گشت و ایضاً در علم عروض و قافیه و شیوه سپاهیگری و کمان داری خالی از حالتی و وقوفی نیست». (ص ۲۵۸) اینجا فن تواریخ علی القاعده مقصود سرایش ماده تاریخ است.

مولانا دوست محمد هم که تقی الدین کاشانی «رباعیات عارفانه عاشقانه» چندی از او آورده، «به کسب پوستین دوزی می گذارنید». (ص ۲۳۳)

میروالهی از «سادات استرآباد» است و «به صنعت قصابی اوقات می گذرانیده». از همان «ایام صبی، میل به شعر پیدا کرده است». (ص ۲۵۴)

قاضی عبدالله «به واسطه زراعت و دهقنت، گاهی از فکر مطالعه بازمانده، اوقات صرف ضروریات آن وادی می نماید و در استصلاح مصالح اهل و عیال خود و مناهج حوایج ایشان کمال سعی و اهتمام به جای می آرد». (ص ۷۲) همین قاضی با همین وضع، البته اشعار نغز هم دارد: (ص ۷۶)

ز پرویزن کرم آموز، کز وی آرد می ریزد      برای غیر، خودگیرد سبوس از فرط احسانش

مولانا نامی هم زندگی درویشی داشته و نویسنده از او با تعبیر «صوفی عقیده» یاد کرده (ص ۱۵۷) و نوشته است: «جانب فقر و فنا بر طرف دنیا [در او] غالب بوده» و «این که بعد از اتفاقی که برای مولانا امیدی [استادش روی داده؟] ترک همه کرده و طریق انزوال اختیار نموده». (ص ۱۵۴) نویسنده اینجا فرصت را مغتنم شمرده و شرحی درباره «زندگی درویشی» و مفهوم فنا در ادبیات صوفیانه و رابطه فنا با «ترک و تجرد و انزوا» همراه با نمونه هایی از نثر و نظم در سه صفحه آورده که مغتنم است. (ص ۱۵۴-۱۵۶)

بی مناسبت نیست اشاره کنیم که درباره علی بیک دده هم که از صاحب منصبان و حاضر در اردوی معلی بود و لقب «امینی» به او داده شد، چنین یاد کرده است که «با وجود ثرکت، مردی فانی مشرب کریم الطبع صوفی اطوار است و در اطوار و اقوال به شیوه زهاد و اهل صلاح برآمده ... از شائبه خوش آمد و مبالغه دور است». (ص ۱۶۳)

## وظایف صدر در این دوره

از میان شاعران استرآبادی، بلند پایه ترین شاعر میر محمد یوسف صدر است که از سادات این دیار بوده، «اوایل حال به واسطه فترت زمان به سمرقند افتاد و در آنجا مقدمات مطالعه نموده»، بعد «روی به عراق نهاد». مدتی در کاشان نزد «مولانا ابوالحسن ابیوردی» تحصیل کرد. آنگاه که عالمی شد و «علم اعلی در میان اهل علم برافراشت»، به «اردوی شاه طهماسب» رفت و «در سلک علما و مجتهدین و فقها و محققین اردوی همایون منخرط گردید». همان وقت مقام صدارت به وی واگذار شد، «قرب شش سال منصوب صدرا ت پادشاه جم جاه من حیث الاستقلال به وی تعلق داشت». به دلیل درآمد موقوفات، دست وی در حمایت از علما باز بود و «در ترویج شریعت غزا و تقویت ملت بیضاء و عمارت مساجد و رونق مدارس» ذکر جمیل از خود بر جای گذاشت «و چه از مال خود و چه از موقوفات بلاد عراق و خراسان» به «مهمات سادات و علما و مشایخ و فقرا و شعرا» که به گفته کاشانی «الیوم مهمل و معطل است» توجه داشت و «بر ذمت همت خود لازم شناخته، در خوش حالی احوال و زیادتی عزت ایشان می افزود».

اما اینکه چگونه ترتیب امور را می داد این نکته کاشانی هم جالب است که «در هر شهری از شهرهای عراق و خراسان، وکلای کاردان و عدول مؤمنین صاحب شان از جانب خود تعیین نموده، حسن عمل و لطف سلوک نسبت به خاص و عام به جای می آوردند و طلبه و اهل استحقاق را به موجب امثله لازمه الامتثال آن حضرت از حاصل موقوفات بهره مند و محفوظ می ساختند».

در اینجا چندین بیت در ستایش کارهای صدر آورده است. این محمد یوسف صدر «به واسطه مخالفت دوران این فکل پشت دو تا از منصب صدارت معزول گردید». آنگاه که عزل شد، به حج رفت و از همان جا از راه دریا «متوجه دیار هند گردید». در یکی از بنادر دکن بود که «طوفان عظیم پیدا شده، کشتی وی شکست و آن سید عالی تبار با بسیاری از مستعدان و مردم نیک روزگار، خصوصاً نتیجه السادات العظام امیر علاء الدین جعفر طباطبایی غرق گردید». (ص ۲۴۵-۲۴۷)

## شعر منقبت در ستایش از امام علی و اهل بیت در اشعار این دوره

سابقه ستایش از رسول (ص) و امام علی (ع) در شعر فارسی طولانی و در مقایسه با امامان دیگر بسیار زیاد است؛ شعری که آن وقت آن را «منقبت» می خواندند (ص ۲۵۰) در این مجموعه کوچک هم چند بار اشعاری در ستایش امام علی (ع) آمده است. این در حالی است که اساساً در ذهن تقی الدین کاشانی شعر منقبت که حالا به آن آیینی می گویند، چندان جایگاهی ندارد. این هم بماند که استرآباد از مراکز اصلی شعر منقبتی و تبرائی است و طبیعی است که چنین اشعاری فراوان از شاعران آن روایت شود، اما تقریباً چنین نیست. با این همه به صورت پراکنده مواردی هست که مرور می کنیم. از جمله قصیده ای از قاسم بیک است که مردی عالم و درس خوانده در کاشان و قزوین بوده است. او

شعر بلندی در ستایش امام علی دارد: (خلاصه، ص ۹)

ساقی کوثر که هست دُرد کش دُرد او هر که خمار نشور از می کوثر شکست  
آن که به دوش رسول پای سعادت نهاد دست ولایت گشاد صنعت آزر شکست  
وان که فراتر نهاد پا ز حد خویشتن در حرم اهل بیت زد لگد و در شکست  
مسلک معراج اگر پی سپر او شدی پایه آن تا به عرش خواست سراسر شکست

قاسم بیک حالتی شعری هم درباره مهدی (ع) دارد و آن را در سال ۹۷۵ سروده و درباره انتظار ظهور و طولانی شدن دوره مهجوری سخن گفته است. وی پس از آنکه در قصیده خود از توبه و طهارت روح یاد کرده، از آنجا به ستایش مهدی (ع) پرداخته و گفته است: (خلاصه، ص ۶)

به آستین عنایت خوش آن که پاک کند ز روی آینه‌ی سعی ما غبار فتور  
امام مهدی هادی که آفتاب صفت ز چشم خلق نهران است از کمال ظهور  
سمی ختم رسول خاتم ایمه دین امام حضار و غایب، شفیع روز نشور  
تو غایبی و به ما فیض می‌رسد از تو که در سحاب کند آفتاب افاضت نور  
شها! رسول به ما مژده قدم تو داد در انتظار سرآمد بسی سنین و شهرور  
گذشت نه صد و هفتاد و پنج از هجرت روا مدار که باشیم بیش از این مهجور  
قسم به عمر عزیزت که آرزومندیم روا مدار که این آرزو بریم به گور

از همین شاعر یک رباعی هم درباره امام حسین (ع) آمده که زیباست: (ص ۴۸)

روزی که عطیه‌ی بلا می‌دادند در کوی بلا به خلق جامی دادند  
برتر ز شهادت ار مقامی بودی آن را به شهید کربلا می‌دادند

مولانا نفیس الدین شانی از شاعران بلند پایه دربار شاه عباس در وصف امام علی (ع) اشعاری سروده است. نصرآبادی در تذکره (ج ۱، ص ۱۱) می‌گوید که وقتی ملا نفیس الدین شانی قصیده‌ای در ستایش امام امیرالمؤمنین (ع) خواند، شاه عباس اول «او را به زر کشید» و به اندازه وزنش زر به او داد. نصرآبادی می‌گوید: «ملا شانی یکی از غزوات امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به نظم آورده» بود. تقی الدین کاشانی در خلاصه شرح حال نسبتاً خوبی از ملا نفیس الدین شانی آورده (خلاصه، ص ۱۰۷-۱۰۸) و همین حکایت را نقل کرده است. او می‌گوید: «حسب الامر جهان مطاع قصه ولادت حضرت شاه اولیا و سرور

اصفیا و آدم آل عبا، علی مرتضا. صلوات الله علیه. بر نهج فصاحت نظم کرده، در روزی که ایلچی از جانب سلطان روم به پایه سریر اعلی آمده بود، آن نظم را گذرانید. در اینجا بود که شاه عباس «فرمود تا مولانای مشارالیه را برابر به زر کشیدند و آن نقود که قریب به دوست تومان بود، بالتمام به وی دادند». این پول چندان بود که «مولانا از آن عاطفت قروض و دیون خود ادا کرده، در اصفهان تأهل ساخت و بعد از اندک زمانی اراده سفر حجاز نموده، علم عزیمت به جانب مکه معظمه زادهای الله شرفا برافراخت و الحال که سنه اثنی و الف هجریه است (۱۰۰۲) به آن سفر مبارک رفته». (ص ۱۰۸) شعر نقل شده درباره «یکی از غزوات» نیست، اما آنچه آمده، برخی از ابیاتش چنین است:

یاد آیدم ز بت شکنی های مرتضی	بر دوش او نهد چو دُر گوشوار پای
شاه نجف که از پی آسایش جهان	بیرون ز عهد او نهد روزگار پای
بر بام قدر او که از افلاک برتر است	هرگز نکرده است خرد را گذار پای
سیر براق باید و پرواز جبرئیل	کآنجا که قدر اوست نیاید به کار پای
هر جا که نعل مرکب او پرتو افکند	خورشید همچو سایه نهد بر فرار پای
تیغ و سپر نماند از دهشت آفتاب	چون او نهد به معرکه‌ی کارزار پای
در عالمی که صبح جلال تو می دمَد	ننهاده است سالک لیل و نهار پای (ص ۱۱۰)

این اشعار طولانی است. تا ص ۱۱۴ به جز قصیده یاد شده اشعار دیگری هم در اینجا آمده که ستایش «احمد و حیدر» در آن هست:

مه سپهر ولایت علی عالی قدر	شه سریر خلافت به وجه استحقاق
رسول وهم به معراج قدر او نرسد	هزار منزل اگر طی کند به پای براق
وجود احمد و حیدر چو عکس در مرآت	به صورت آمده جفت و به معنی آمده طاق
پراز جواهر جود است چیده بر سر هم	به مجلس گرمش هفت خوان سبع طباق
هزار مشعل اقبال سرنگون گردید	چراغ تیره‌شانی هنوز بر لب طاق
سرشک حسرتم از سوز فرقت نجف است	که کس مباد چو من مبتلا به داغ فراق

(ص ۱۱۷-۱۲۰)

مولانا نامی که شاعری صوفی منش است و تقی الدین کاشانی به مناسبت علایق صوفیانه او فصلی در فنای کامل آدمی از دید شعرای مختلف می آورد، شعری در وصف رسول (ص) به سبک آنچه در قرون پیش از او هم مرسوم بود، آورده است:

ای روی جهان از قدمت تازه و خرم	مولود شریف سبب خلقت آدم
یک شعله ز انوار تو در دوده‌ی حوا	یک لمعه ز انوار تو در دیده‌ی آدم
خواننده صفت عزت تو موسی عمران	داده خبر از مقدم تو عیسی مریم
در صفحه‌ی دیباچه «ماکان محمد»	انگشت تو بر ختم رسالت زده خاتم

(ص ۱۵۸)

و باز شعر دیگر در وصف رسول (ص) آمده است که آدمی را به یاد اشعار جمال الدین عبدالرزاق اصفه‌این در وصف آن حضرت می اندازد:

ای برکشیده در حرم کبریا علم	بر فرق فوج فوج ملایک زده قدم
طوف حریم قدس تو حجی است معتمر	سعی طواف کوی تو بابی است ملتزم

(ص ۱۵۹)

و شعری دیگر در وصف رسول (ص):

ای صورت قمر ز جمالت حکایتی	شوق مهت ز مصحف معجز روایتی
نطقت به فضل سابقه «ان رحمتی»	کار امید عالمیان را کفایتی
دین تو برفروخته تا حشر مشعلی	شرع تو بفراشته تا عرش رایت
«والنجم» در صفات تو سطری ز دفتری	«نون والقلم» به نعت تو حرفی ز آیتی (ص ۱۶۰)

از مولانا یمینی هم که به گفته کاشانی، شاعری عامی اما گویند «اشعار وی قریب ده هزار است» ستایش از امام علی (ع) دارد:

به شاه راه تو کل قدم چراننهی	که چون علی ولی الله رهبری داری
امیر لشکر اسلام آن که شاه رسل	به او سپرد لوای سپاه سالاری
شنیده‌ام که نبی در شکست جنگ احد	چون در نیاز و دعا خواست از خدا یاری

بگفت پیک خدایش که مرتضی را خوان  
سه بار «نادعلی» بر زبان شدش جاری

به طی ارض علی در رسید و تیغ کشید  
فتاد لشکر کفار در نگونساری

ره خلاف نبی و ولی است راه هلاک  
تواش ز جل طریق نجات پنداری

گرت بود سر یک موی بغض حیدر و آل  
به صد هزار بلا و الم سزاواری (ص ۱۶۸)

از مولانا بیانی هم که «در خراسان فضایل بسیار کسب کرده» بود، قصیده‌ای در منقبت امام علی (ع) آورده است: (ص ۲۵۰-۲۵۲)

خالی که زیب طلعت جان پرور وفاست  
آن خال داغ مهر پسر عم مصطفاست

شاهی که چرخ طاس گدایی ز آفتاب  
برکف نهاده در ره او کمترین گداست

آن گوهری که نور چراغ نبوت است  
آن اختری که سایه‌ی خورشید کبریاست

شاهها! کسی که دم زولای تو می زند  
او را دگر سعادت و اقبال بر ولاست

رمح تو در محاربه دشمنان دین  
چون در کف کلیم خدا معجز عصاست

شمشیر سرشکافته‌ات در هلاک خصم  
یک سر سنان مرگ و یکی خنجر قضاست

گر هست مستجاب دعای رسول حق  
پس دشمن علی به یقین دشمن خداست

منعم مکن ز لعنت بدخواه و گوش کن  
از سنگ ریزه‌ها که به صحرای کربلاست

ای شهسوار شرع که گرد سمند تو  
در دیده‌ی ملائکه عرش توتیاست

### شاعران، با حکومت

در میان شاعرانی که شرح حال آنان در اینجا آمده، شاعرانی هستند که اهل حکومت و منصب وزارت و جز این بوده‌اند. شماری از شاعران هم با اهل حکومت بوده‌اند و برای مثال در وصف اعتمادالدوله شعر گفته‌اند. برخی هم ندیم شاه و وزیر یا ماده تاریخ گوی حاکم بوده‌اند. در سال‌های پایانی سلطنت طهماسب، بیش از همه میرزا سلمان جابری سرپرست بیوتات و اعتمادالدوله بعدی بود. درباره او نوشته‌اند: «به طبقه شعرای فصاحت زبان و فصیحی بلاغت بیان نظر التفاتی داشت». در زمان شاه دین‌پناه، یعنی طهماسب «به اردوی معلی تشریف برد و در سلک ارباب مناصب و اصحاب مراتب منخرط گشته». در زمان شاه اسماعیل دوم در سال ۹۸۵ اعتمادالدوله شد. (نقاوة الاثر، ص ۱۴۴) شاعران این دوره اشعاری در ستایش وی گفته‌اند. قاسم بیگ حالتی در ستایش میرزا سلمان می‌گوید: (ص ۱۴)

سلمان زمان آصف دوران که گه فکر  
با امر قضا رأی منیرت قدر افتاد  
با طرف گلستان کرم دست جوادت  
نخلی است که بی خواست ز شاخش ثمر افتاد

و در پایان از اینکه صله نمی دهد، گلایه کرده است: (ص ۱۶)

نه فیض کف دست تو کمتر ز سحاب است  
نه طنت من کم ز تراب و حجر افتاد  
دادن صله‌ی مدح و ثنا رسم قدیم است  
چون است که این رسم به عهد تو برافتاد؟

و گلایه دیگر: (ص ۱۷)

نیست ممدوح مرا مرتبه از خاقان کم  
نیست مداح تو را رتبه کم از خاقانی  
گر پیرسند که خانت صله‌ی شعر چه داد؟  
در جوابم سخنی نیست به جز حیرانی.

در ادامه اشعار دیگری هم در ستایش وی آورده و گویا این شعر بعد از درگذشت میرزا سلمان جابری بوده است: (ص ۱۷-۱۸)

گر آصف سلیمان در یک اشارت چشم  
بر نقل تخت بلقیس بوده است اقتدارش  
نشنیده‌ام که هرگز مانند آصف عهد  
عالم قرار گیرد از کلک بی قرارش  
آن رفت و بر روانش از ما درود بسیار  
وین سال‌های بسیار ماند به یادگارش  
آن فخر آل جابر عبدالله قوی دل  
کز بهر نصرت دین پرورده گردگارش  
هر ساله گر سه تومان بخشی بدین ثناخوان  
این خود وفای وعده است، کومزد انتظارش؟

قاضی محمد (م ۹۷۸) که از سادات جلیل‌القدر ری و از قصبه ورامین بود، «همواره در صحبت سلاطین روزگار می‌گذرانید، سالها در دارالسلطنه قزوین به صحبت و مجالست علما و اکابر و خوانین و سلاطین قیام و اقدام می‌فرمود». (ص ۶۳) برادر وی قاضی عطاءالله هم «در اردوی پادشاه جنت مکان علیین آشیان، ابوالمظفر شاه طهماسب در سلک منادمان و مجلسیان آن پادشاه انتظام داشت». (ص ۶۵) در جای دیگر اشاره کردیم که او به توصیه شاه طهماسب برای وقایع معروف، ماده تاریخ می‌گفت.

خواجه محمد شریف هجری که «از خویشان نزدیک مولانا امیدی» بود، «بعضی اوقات در یزد و بعضی زمان در دارالسلطنه صفاهان به امر وزارت منصوب بوده» است. (ص ۶۹)

قاضی عبدالله که خلف قاضی محمد ربی [اهل ری] بوده، قصایدی در موعظه دارد و از جمله اشعاری در «مدح اعتمادالدوله میرزا سلمان جابری گفته» است. (ص ۷۲)

در قصیده‌ای که تقی الدین کاشانی از او آورده و به احتمال از آن دست قصاید در موعظه است، اشعاری نغز در ستایش عدالت و نفی ظلم دارد. (ص ۷۳)

ملک را عدل می باید نه نقش صفحه و ایوان      که زود از دود دلها تیره گردد نقش ایوانش  
 عدالت جو ز درگاهی که نبود داغ نومیدی      به سطح سینه‌ی مظلوم نقش چوب دربانش  
 چو ظالم یافت بر مظلوم دست، از پای ننشیند      که چشم باز چون بر کبک افتد حفظ نتوانش

قاضی عبدالله شعری هم دارد که احتمال می رود آن هم در ستایش اعتمادالدوله است: (ص ۷۷)

ای فلک قدری که خواهد بود تا روز شمار      قدرت افزون، دولتت پاینده عزت پایدار  
 جزو ایمان است مهتر، هست بغضت محض کفر      نیست پنهان این سخن، دارد دلیل آشکار  
 آصفی، استغفرالله، آن سلیمانی که هست      ریزه خوار خوان احسان و نوالت مور و مار

وی اشعار دیگری هم در وصف میرزا سلمان جابری دارد که البته از حد برون است: (ص ۷۹)

ای صفات از تقدس جمله در حد کمال      وی کمال شاهدی در غایت حسن و جمال  
 با چنین رفعت ز استعداد ذات عالی ات      از خجالت می کشد، هر دم فلک صدا انفعال  
 تیغ بزانت که باد از فتح دائم سرخرو      کرده خون دشمن روزی حرمت را حلال

البته این اشعار را برای گرفتن صله می سراید و در ادامه از فقر و فاقه خود می گوید: (ص ۸۱)

نامید از زندگی، درمانده‌ای در بحر غم      غرقه کشتی، مانده خود بر پاره چوبی رفته مال  
 آصف دوران سلیمان زمان سلمان عصر      آن که نبود در تمام دهر کس او را همال  
 چون سمی خویش سلمان، بر صفات اولیا      مصطفاسیرت، مهاجر طینت، انصاری خصال  
 آن که باشد از جلالت همچو نام جد خویش      جابر بیداد هر ظالم به امر ذوالجلال

مسیب خان یکی از این شعرا از طرف طهماسب، زمانی حاکم بغداد بود. وقتی که لشکر عثمانی یا «سلطان سلیمان رومی» «لشکر به آن نواحی کشید»، به امر شاه «آن مملکت به تصرف قیصر داد». آن وقت حاکم هرات شد و للگی سلطان محمد پادشاه و برخی اوقات «نگاهداشت شاهزاده اسماعیل



میرزا را داشت و خلاصه آنکه «تا آخر ایام حیات بر مسند سلطنت نشسته بود». وقتی هم همایون پادشاه باری شکست خورد و به هرات آمد، مسیب خان مأمور استقبال از او بود. (۱۰۲)

علی بیگ دده شاعر دیگر این مجموعه «از ترکان شاملو» بود و سال‌ها دده شاهزاده بدیع‌الزمان میرزا بود. در زمان سلطان محمد به اردو آمده به «لقب امینی سرافراز گردید» و با وجود آنکه مناصبی به وی تکلیف می‌شد، اما «آن جناب به واسطه عدم میل به دنیا» نپذیرفت. عاقبت به عنوان زیارت عتبات عالیات به کاشان آمد. در آنجا بود که شاعر با وی درآمیخت و غزل‌های خود را در اختیار او گذاشت تا در این دفتر یادداشت کند. (ص ۱۶۳)

تاما میل آن دو زلف پرچین گشتم      اسلام ز دست داده بی دین گشتم

سررشته زَنار به دست آوردم      صادق شده در کفر، خدایین گشتم (ص ۱۶۵)

میرمؤمن استرآبادی هم که شهرتش در هند بیش از ایران است، وقتی در استرآباد بود، در درس دایی خود فخرالدین سماکی حاضر می‌شد. زمانی هم از سوی طهماسب معلم حیدر میرزا شد. در سال ۹۸۷ به کاشان و بعد هم به هند رفت. (ص ۱۷۹-۱۸۰) او در حیدرآباد هند موقعیتی به دست آورد و تا به امروز آثار او در حیدرآباد هست. مزار وی در آنجا با نام دایره میرمؤمن، قبرستان کهنی در این شهر به نام اوست که نویسنده این سطور هم آن را زیارت کرده است.

### تفریحات و بازی‌ها و هنرها

به جز هنر شعر و شاعری برای این افراد، گاهی از هنرهای دیگر هم یاد شده است. از جمله برای مسیب خان که زمانی حاکم بغداد و هرات بود، گفته شده است که «در فن موسیقی که مشکل‌ترین فنون است، یگانه آفاق است، چنانچه چندین نقش و عمل پرکار بسته، از آن جمله در آهنگ سه‌گانه به زبان ترکی نقشی بسته که در عالم شهرت تمام یافته و خوانندگان و خنیاگران در مجالس سلاطین و اهل طرب می‌خوانند و بر طبعش آفرین می‌گویند». (ص ۱۰۳)

درباره تفریحات، عنوانی که به کار می‌رود «ملاهی» یا همان بازی‌هاست که مصادیق مختلف دارد. نویسنده ما درباره پیرمادی که او هم از استرآباد و «سادات نیکونهاد» آنجا بود، نوشته است که «در فن ملاهی، خصوصاً نرد و گنجفه و نه سیزده و شش بُجُل و دیگر بازی‌ها و قوف تمام شد». کسی هم که این کارها را می‌کرد و می‌باید خیلی سرخوش می‌بود، با تعبیر اینکه «لوندی» و «بی‌قیدی» و «فراغت» دارد از او یاد می‌شد. (ص ۱۸۵) تعبیر «لوند مشرب» و «خوش طبع» (ص ۱۹۲) هم برای نشان دادن روحیه شاد و احیاناً آزادمنشی در رفتار به کار می‌رود.

درباره شاه رضا نوربخشی آمده است که در «فن شطرنج» خواه صغیر و خواه کبیر، چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت و قدرت تمام ظاهر می‌نمود. (ص ۵۵)

## حج گزاران از شاعران

از میان شاعرانی که شرح حال آنها در این اثر آمده، چند نفر به حج رفته و مواردی هم زیارت عتبات عالیات. درباره شاه صفی نوربخشی (م ۹۶۸) آورده است که وقتی برادرش شاه قوام الدین حسین نوربخشی به مرتبه شهادت رسید، انزوال و خمول اختیار کرد و مانند اعظم زهادان بزرگوار علی الدوام به ریاضات و عبادات اوقات می گذرانید. لاجرم توفیق یافته به شرف زیارت حرمین شریفین نیز سرفراز گردید. (ص ۵۱) ملا نفیس الدین شانی هم که بعد از خواندن قصیده غزای خود در حضور شاه عباس و سفیر عثمانی، هدیه دو بیست تومان نقد را گرفت، هم زن گرفت و هم به حج رفت: «از اندک زمانی اراده‌ی سفر حجاز نموده، علم عزیمت به جانب مکه معظمه برافراخت و الحال که سنه ۱۰۰۲ است، به آن سفر مبارک رفته و این اشعار از آ شاعر حج گزار در این اوراق مثبت گشته»: (ص ۱۰۸)

هرگز به سوی مانگذاری ز عار پای      ما را به خواب بخت و تو را در نگار پای

علی بیک دده هم زمانی که از طرف سلطان محمد به مناصبی تکلیف می شد، «به استدعای زیارت عتبات عالیات رخصت حاصل نمود». (ص ۱۶۳)

درباره میرمؤمن استرآبادی هم که زمانی در قزوین معلم فرزند طهماسب، یعنی حیدر میرزا بود، گفته شده است که در سال ۹۸۷ «به دارالمؤمنین کاشان نزول فرمود». از همان جا از راه «لحسا و گرمسیر متوجه زیارت بیت الله الحرام شد و توفیق به گزاردن حج اسلام» یافت. (ص ۱۸۰)

پیرمرادی هم که زمانی اهل لوندی و بی قیدی و در واقع ملاهی بود و مقیم کاشان، عازم دارالعباده یزد شد «و در آنجا متأهل گردید» و «در آخر که از بعضی بی قیدی ها باز ایستاده بود، از آنجا به گزاردن حج اسلام توجه نمود»، ولی مشکل این بود که چون به تبریز رسید، «به واسطه کثرت تناول افیون و ضعف بنیه، مرض اسهال بر آن ذات استیلا یافت و در شهر شعبان سنه ۹۷۶ دارالغرور جهان را بدورد کرده، دارالسرور جنت را منزل ساخت». (ص ۱۸۵)

مولانا سحابی هم که از مردمان دارالفتح استرآباد بود، «از غایت صفای نیت و خلوص طویّت متوجه عراق عرب شد و بعد از دریافت شرف زیارات ائمه (ع) در نجف اشرف ساکن گشت و الحال زیاده از بیست سال است که در مشهد غری (علی ساکنها السلام) متوطن است». (ص ۱۹۶) تقی الدین کاشانی که در سال ۹۹۰ به زیارت عتبات می رود، «وی را در حالت درویشی و طرز زهد و گوشه نشینی» ملاقات می کند. سنت اقامت شیعیان در عتبات از همان زمان کم و بیش وجود داشت و بعدها در دوره قاجار بسیار گسترش یافت. نکته آنکه مولانا سحابی عارف مسلک بوده «از اکثر متصوفه و عرفا، گوی مسابقت درگذرانیده»، «در فنون علوم باطنی، خصوصاً تصوف مجهودات عظیم و مهارت جسیم حاصل کرده» و در عین حال «از قواعد مشایخ و اهل شرع تجاوز نموده و چیزی چند از خود بر قرارداد

قوم افزوده» و همین سبب شده است که «بعضی از اهل آنجا نسبت به در غایت انکارند». (ص ۱۹۷)  
محمدیوسف صدر هم پس از معزولی «به اجازت و رخصت نواب کامیاب اعلی به جانب حجاز  
خرامید و بعد از توفیق گزاردن حج اسلام و دریافت شرف زیارت خیرالانام متوجه دیار هند گشت» که  
مع الاسف با غرق شدن کشتی او درگذشت. (ص ۲۴۶)

### شعرهای هجو

در مجموع در این کتاب، چند مورد شعر هجو و گاه با تعابیر زشت هم هست. یکی از آنها از قاضی  
عبدالله درباره وزیر کاشان در سال ۱۰۰۱ است.  
بزرگی های پوچ از سر بنه، وز پهلوی منصب مشو پر باد نخوت، کاعتباری نیست چندانش  
زمین تا آسمان را هست از وی نامسلمانی چه دور افتاده است آن کس که می خواند مسلمانش!  
(ص ۸۳-۸۴)

و اشعار دیگر که تند است.

از مولانا فهمی هم رباعی هجو ناجوری آورده که بیت اولش این است: (ص ۱۰۱)  
سهمی که نعوظ او چو انگیز بز است هر چیزی از او شبیه یک چیز بز است  
از ملاشانی هم اشعاری در هجو نقل شده که محتوای کلمات زشت هم هست. (ص ۱۵۲-۱۵۳)

### مسافران هند

سنت سفر به هند در دوره صفوی آن قدر بزرگ و پردامنه است که یادکردن از چند مورد این کتاب در  
قبال آن چیزی نیست، اما در میان همین چند شاعر، تعداد قابل ملاحظه ای به هند رفته اند. برخی  
بازگشتند و برخی همان جا مانده اند. در این میان حکایت «ناطق» جالب است و با اختصار چنین:  
«مولانا ناطقی مردی متوزع و شاعری متخشح بود... در ایام شباب و جوانی به طریق تجارت هند  
رفت و در مدت بیست سال قریب پانصد تومان اسباب و اموال جمع کرده به دارالمؤمنین کاشان آمد.  
مدتی به فروخت اجناس مشغول بود. قصد دیدن خویشان کرده به تعجیل تمام با جمعی تجار راه وطن  
(استرآباد) پیش گرفت. چون به نواحی ری رسید، جمعی از اعراب سعیدی دست به تاراج و غارت  
برآوردند و اموال مولانا را اکثر به نهب و غارت بردند. صورت واقعه را با قصیده ای که در مدح میرزا  
سلمان [اعتمادالدوله وقت] گفته، به عرض رسانید. میرزا اظهار تأسف نمود و قبول کرد که قورچی  
چند تعیین نموده، بر سر اعراب مذکور فرستد و اموال مولانا و تجار گرفته حق به مستحق سپارد، لیکن  
به واسطه اشغال امور سلطنت چند روی این مهم در معرض توقیف افتاد. مولانا روزی بر سر راه (میرزا  
سلمان) آمده، دست بلند کرد که عرضه [عریضه] مهم مذکور بدهد. میرزا خیال کرد که شخصی است

به واسطه طمع بر سر راه آمده، عرضه از وی نگرفته، بنیاد دشنام کرد. آن بیچاره مأیوس شده دیگر در آن جانب نایستاد. در شهور سنه ۹۹۰ به زیارت عتبات عالیات توجه فرمود و از بغداد متوجه بصره شد و از آنجا بار دیگر به هند شتافت و الحال در آنجا به باز یافت نقودی که در این جانب از او برده بودند! سایر است. این غزل از اوست: (ص ۲۱۵)

ای نام نامی تو سر عشق نامه‌ها      عقل و خرد شکسته به وصف تو خامه‌ها

تنهانه ذکر شوق تو دارند بلبلان      گل‌ها به باغ نیز دریدند جامه‌ها

امیر قاضی اسپیری هم که «زیده پسران مسعود طهرانی» و از سادات جلیل‌القدر آن ناحیت بود، «در اوایل جوانی متوجه دیار هند شد و در آنجا چند گاه به فراغت گذرانید و چون از آنجا به وطن مألوف مراجعت نمود، بعد از اندک زمانی در شهور سنه ۹۸۲» درگذشت. (ص ۸۷) مولانا فهمی هم در «تحصیل فن شعر» ورودی کامل داشت. «در شهور سنه ۷۹۲ به جانب هند رفت و دیگر به این جانب نیامد». (ص ۹۹) از مشهورترین ایرانیان که این زمان به هند رفت، میرمؤمن استرآبادی بود که آثارش در حیدرآباد هست. او در سال ۹۸۷ به کاشان رفت و از آنجا از راه لحسا و گرمسیر عازم حج شد. سپس «از آنجا به جانب دیار هند توجه نمود و الحال در آن ولایت ساکن است و بر مسند عافیت متمکن». (ص ۱۸۰)

یکی از مسافران هند محمد یوسف صدر بود که شش سال مقام صدارت شاه طهماسب را بر عهده داشت. وقتی معزول شد، به حج رفته، از آنجا عازم هند شد، اما «چون به حوالی بعضی از بنادر دکن رسید، طوفان عظیم پیدا شده، کشتی وی شکست و آن سید عالی‌تبار با بسیاری از مستعدان و مردم نیک روزگار، خصوصاً نتیجه السادات العظام و قدوة علماء الکرام امیر علاء‌الدین جعفر طباطبایی غرق گردید و رخت حیات به ساحل ممات کشید». آن وقت محتشم شعری به عنوان «ضبط تاریخ این واقعه هایل» سرود: (ص ۲۴۶-۲۴۷)

سر سادات فاضل، میرجعفر      که از علم و فضیلت کام‌جو شد

برای طوف بیت‌الله ناگاه      ز فرط شوق و اشوقاه‌گو شد

ولی بر ملک هند افتاد راهش      وز او خاک بنادر مشک‌بو شد

چو بحر از رستخیزانگیزی مرگ      بالای گوهر نایاب او شد

بر او چندان سحاب عفو بارید      که غرق لجه «لائنقطوا» شد

سخن کوتاه کنیم آن یونس عهد      چو سیار تگ آن پهن جو شد

پی تاریخ فوتش هاتفی گفت «به دریا اجل یونس فرو شد (سال ۹۷۷)

### گزیده‌های مؤلف، بهترین‌ها و نقد

انتخاب‌های میرتقی‌الدین کاشانی که او را به میرتذکره هم می‌شناسند، بسیار عالی هستند. از قصاید، غزالیات، رباعی‌ها و تک‌بیتی‌ها بهترین‌ها را انتخاب می‌کند. فارغ از هر نوع کار علمی و ادبی، مرور بر این مجلدات یکی از بهترین تفریحات برای افراد عاشق شعر است و خواندن آنها خستگی را از تن آدمی می‌برد. خودش از این اشعار با تعبیر «ابیات عاشقانه خوب» و «تواریخ پرفکر مرغوب» یاد می‌کند. (ص ۶۳) در مواردی اندک خودش از بیتی یا ابیاتی ستایش ویژه دارد یا از دیگران قضاوتی را نقل می‌کند. شاید بیش از همه از ملاشانی ستایش کرده و با انواع عبارات مدح او گفته است. «اشعار پاکیزه بی‌حشو و افکار تازه‌ی بی‌لغو بسیار گفت»، «بی‌تکلف پایه شعر را عالی ساخته و نرخ شعر را غالی گردانیده» و ستایش‌های دیگر و نیز اشاره به «ارباب حقد و حساد» و اینکه آنان و دیگران همه «به اشعریت وی اقرار کردند». (ص ۱۰۷)

درباره مولانا یمینی گوید: «گویند اشعار وی قریب ده هزار بیت است، لیکن شعر غزلش بهترین آن اشعار است». بعد هم می‌افزاید: «اگرچه مولانا عامی بوده و از وادی علم بهره نداشته، اما افکار متین و ابیات دلنشین بسیار گفته» است. آخر هم می‌نویسد: «این مطلع او را پسندیده‌اند و از اشعار مشهور اوست»: (ص ۱۷۳)

به دست پنبه‌ی داغم به جای نسرين است  
گلی که از چشمن عشق چیده‌ام این است  
نماند کوه‌کن، اما ز عشق بازی او  
به هر دیار بسی گفتگوی شیرین است

و باز گوید: در میان اشعار وی تا غایت، همچنین شعری به نظر نرسید: (ص ۱۷۳)

صیدش طپان نه بهر خلاصی ز بند اوست  
می‌رقصد از نشاط که صید کمند اوست

درباره مولانا بیانی هم گوید: اشعارش چندان شهرت نیافته، الا این بیت که به دیوانی برابر است: (ص ۲۴۹)

تابوت من آهسته از آن کو گذرانید  
چون نیست امید که بیایم دگر آنجا

و اما بیتی از ملانیازی آورده و گوید: «به دیوانی برابر است» این است: (ص ۲۴۴)

روز محشر چو بپرسند که خون تو که ریخت  
آه حسرت کشم و سوی تو نظاره کنم

گاهی هم هزلیاتی می‌آورد که مصحح مجبور شده است از نقطه چین استفاده کند. (ص ۶۴، ۱۰۱) قاضی عبدالله هم در سال ۱۰۰۱ هجری درباره یکی از وزراء گفته که تقی‌الدین آن را کامل آورده است.

محتوای آن را به عنوان یک متن انتقادی و البته فحش نامه و شعری نیازمند چندین نقطه چین درباره یک رجل سیاسی هم می توان به حساب آورد: (ص ۸۵-۹۳)

چنان زیننده و چسبان به وضع اوست دیوثی      که گویی آیتی از چرخ نازل گشته در شأنش

درباره خواجه محمد شریف هجری می گوید: «دیوانی ترتیب داده، اما هیچ از آن شهرت نیافته است. (ص ۶۹) لابد این طعنی در اشعار اوست، اما همین شاعر یک رباعی کم مانند دارد: (ص ۷۱)

زاهد که نماز و روزه اش عادت و خوست      می خواره که دستگیر او جام و سیوست

آن راست ز جهل تکیه بر عادت خویش      وین منتظر مرحمت از جانب اوست

درباره امیر قاضی اسیری گوید: «در طرز غزل، به زبان اهلی شیرازی مایل بوده و سوای اشعار وی، اشعار دیگر نپسندیده»: (ص ۸۷)

خیالش بس که در اندیشه ی بسیارم اندازد      چون یک باره می ترسم که در بازارم اندازد

خواجه شرف الدین شاپور هم «در طریق شعر غزل معانی بلند و مضامین تازه ی دلپسند به طرز مولانا شهیدی قمی نظم فرموده». (ص ۹۰) برخی گفته اند که «در شعر او خامی ای هست»، اما نویسنده از او دفاع می کند: «به اعتقاد راقم این حروف، اشعارش خوب و سخنانش مرغوب است و سلیقه اش به غرابت و تازگی منسوب. در این اوقات دیوان بابافغانی را به ابلغ و جهی جواب می فرماید». (ص ۹۰) درباره شعر مولانا فهمی هم می گوید: «طبعش در نظم غزل بد نبود و به طرز شعر شعرای سابق، خصوصاً درویش دهکی، شعر می گفت». بعد می گوید: «اما او را سهوی غریب واقع شده بود و در وای قصیده گویان هیچ کس را همچو ظهیر نمی دانست، چنان که بر حکیم انوری نیز او را ترجیح بود». (ص ۹۹)

مولانا فارغی هم «کم به شعر و شاعری مداومت نموده» و تنها «گاهی التفات» فرموده و آن هنگام هم «اشعار رنگین» گفته است. (ص ۱۹۲) بنابراین کسانی هم بوده اند که شعر و شاعری حرفه شان نبوده و گاه شعری می سروده اند.